باسمه تعالی

17/11/96

**وجه دوم شهید صدر (ره) برای تصحیح جریان اطلاق: تمسک به اطلاق مقامی**

**مراد ا زاطلاق مقامی:**

اطلاق لفظی در جایی است که ادعا می‏کنیم که در شرایط جریان مقدمات حکمت اگر مولی قیدی را بیان نکند آن قید را نمی خواهد، چون در مقام بیان بوده و آن را بیان نکرده نتیجه میگیریم آن را نمی خواسته است.

در اطلاقات لفظی میگوییم اگر می خواست بیان میکرد، اما در اطلاقات مقامی می گوییم اگر نمی خواست بیان میکرد. معنی اش این است که در اطلاق مقامی یک حالی داریم و این حال و مقام خود اقتضائی و دلالتی دارد، که بر اساس آن اگر متکلم آنچه که اقتضای حال اوست را نمی خواست بیان میکرد.

در مانحن فیه؛ چنین ادعا میشود که در لفظ معامله حتی در صورت قول به وضع للصحیح اطلاق جاری است به این شکل که ادعا میکنیم وقتی گفت احل الله البیع؛ اگر این بیع در عرف عقلاء مقید به قیدی نیست، یعنی قید مشکوک در نزد عقلاء در صدق اسم معتبر نیست، وشارع هم لفظش را در خطاب با عقلاء بکار برده؛ میگوییم چون این لفظ در نزد عقلاء صدق می کند بر بیعی که دارای این جزء نیست، و چون عقلاء بیع را بر غیر ذی جزء یا غیر ذی قید مشکوک هم اطلاق می کنند، اگر مولی آن قید را میخواست بیان میکرد. اگر آنچه را که متقضای حال اوست نمی خواست بیان می کرد. از اینکه بیان نکرده است می فهمیم که همین را که مقتضای مقام است می خواهد. در اطلاقات بیانی یک بیان حالی داریم و میگوییم چون بر خلاف این بیان بیانی ندارد پس همان را می خواهد. ولی در اطلاقات لفظی بیانی نداریم و از عدم البیان پی به عدم اراده او می بریم.

قاعدتاً بنا بر اقتضای اطلاق مقامی همان را که عقلاء می خواهند شارع از بیع اراده کرده است، و اگر غیر آن را میخواست بیان میکرد. پس حتی بنابراینکه قائل بشویم لفظ معامله وضع للصحیح شده است، اگر شک کنیم آیا قید در آن اعتبار شده است یا خیر، میگوییم با توجه به اینکه شارع خطاب به عقلاء صحبت میکرده، همان بیعی را که آنها می فهمیدند اراده کرده است و اگر آنچه آنها فهم می کنند اراده نکرده بود بیان میکرد. بر خلاف اطلاق لفظی که می گوییم اگر قیدی را اراده کرده بود بیان میکرد.

**اشکال استاد شهید به این بیان؛**

در اینجا استاد شهید اشکالی بر این بیان دارند:

این اطلاق مقامی در فرضی جریان دارد که شارع تمام مراد خود را بخواهد با این کلام بیان کند، و بدانیم که شارع تمام مراد خود را با شخص این خطاب بیان کرده است. اگر بدانیم که مولی تمام مراد خود را با شخص این خطاب بیان کرده است در اینجا می توانیم به اطلاق مقامی تمسک کنیم، که اگر اراده میکرد قید مشکوک را بیان میکرد. و چون بیان نکرده است با تمسک به اطلاق مقامی نفی قید مشکوک میکنیم.

اما اگر بدانیم که دیدن شارع این است که تمام مراد خود را در ضمن بیانات متعدد بیان می‏کند، دیگر نمی توانیم از عدم بیان قید در این بیان کشف عدم اراده (یا اراده اطلاق) کنیم، چون ممکن است شارع قید را با بیانات دیگر بیان کرده باشد.

**ملاحظه استاد به اشکال شهید:**

این سبک از اشکال با اطلاق بیانی سازگار نیست؛ اگر ما بدانیم که مولی تمام مراد خود را میخواهد با این عبارت بیان کند، دیگر اینجا جای اطلاق مقامی نیست و نوبت به اطلاق مقامی نمی رسد. به عبارتی دیگر در بیان استاد شهید با مقدمات حکمت می توانیم اطلاق لفظی را اثبات کنیم که خارج از بحث ماست.

ما عرف عقلائی داریم و چون شارع با آن عرف با عقلاء صحبت می کند، اگر لفظی را گفت همان معنایی را اراده کرده که آنها می فهمند و دیگر فرقی نمی کند که دیدن شارع این است که مراد خود را در ضمن بیانات متعدد بیان میکند یا دیدن او نیست؛ حتی اگر بدانیم که مولی مراد خود را در ضمن بیانات متعدد ایراد میکند؛ باز اطلاق مقامی جاری است، به این دلیل که اینجا قرینه عقلائی داریم بر مراد مولی که همان القاء خطاب به عقلاء است و عقلاء در مسمای این لفظ قید زائد را معتبر نمی دانند. وچون عقلاء قید زائد را معتبر نمی دانند و خطاب هم القاء به عقلاء شده است بنابراین از همینجا استفاده میکنیم عدم اعتبار قید را. حتی اگر مولی دیدنش بر این باشد که مراد خود را در ضمن بیانات متعدد بیان کند، اما در خصوص این بیان چون این قرینه عقلائی وجود دارد، این قرینه عقلائیه دلالت بر این دارد که قید زائد را مولی نمی خواهد.

بیان عقلائی یا عرف عقلائی که ظهوری به لفظ می دهد که آن ظهور همان مقتضای اطلاق مقامی است. اطلاق یک نوع ظهور است منتهی این ظهور اطلاقی دو سبب دارد: یک سبب آن است که مولی در مقام بیان باشد و نیاورد قید زائدی را، میگوییم چون نیاورده است پس نخواسته است. همینکه قید را نمی آورد با اینکه در مقام بیان است، می فهمیم آن را قید را نخواسته است.

در اطلاق مقامی به شکل دیگری است اینجا قرینه ای وجود دارد که ظهور می دهد به کلام که همان عرف عقلاء و خطاب کلام به عقلاء است مبنی بر اینکه همان را که عقلاء می فهمیده اند همان را هم شارع اراده کرده است. اگر آنچه را عقلاء می فهمند نمی خواست باید قرینه دیگری اقامه می کرد. لذا در اطلاق لفظی میگوییم اگر می خواست بیان میکرد اما در اینجا میگوییم اگر نمی خواست بیان میکرد، چون در اینجا قرینه ای وجود دارد؛ اما اینجا به این قرینه قرینه عامه میگوییم نه قرینه خاصه. و در اطلاق لفظی هم قرینه عامه وجود دارد اما قرینه عامه اطلاق لفظی با قرینه عامه اطلاق مقامی متفاوت است.

خطابات قانونیه و خطاب هر مقننی (چه مقنن شارع باشد چه غیر شارع باشد)، في ذاته عمومیت دارد. و لازم نیست کسی حضور داشته باشد یا حتی کسی وجود داشته باشد تا این خطابات متوجه آنها باشد.ممکن است هنوز دو نفر ازدواج نکرده باشند ولی مقنن می گوید اگر ازدواج کردید باید چنین کنید، اگر بخواهید شهری بسازید باید چنین کنید، ولو اینکه هنوز کسی وجود ندارد تا شهری بسازد. خطابات قانونی متوقف بر وجود یک مخاطب حیِ مقصود بالخطاب نیست و بنابراین خطابات مختص به مشافهین نیست، احکام تشریعی مختص به معاصرین عصر شرع نیست.

البته ما بیان دیگری داریم و میگوییم نکته اینکه در خطابات قانونی عموم خطاب وجود دارد، این نیست که چون خطابات قانونی، بلکه چون موضوع اینگونه خطابها جنس یک عنوان است. مثلاً می گوید من کان مؤمناً... اینجا جنس مؤمن مورد تشریع است، حال چه مؤمنی باشد و چه نباشد.

این را مرحوم نائینی تعبیر میکنند به موضوع مفروغ الوجود، که ما می گوییم این فرض الوجود دخلی ندارد، بلکه موضوع جنس این موضوع است. و لذا بر همین اساس فقه اجتماعی را استنباط میکنیم، چون فقه اجتماعی یعنی آن فقهی که مکلف به آن فقه ذات شخصیت جمعی است.

**مطلب چهارم: نظریات اصولیین در اسماء معاملات**

نظریه مرحوم امام؛ اسماء معاملات وضع برای مسببات عقلائی است و نه مسببات شرعی. مثلاً ملکیت مسبب عقلائی بیع است.

مرحوم خوئی موضوع برای اسماء معاملات را مرکب از سبب مسبب می دانند؛ سبب اعتبار نفسانی است و مسبب ابراز این اعتبار نفسانی؛ وموضوع له اسماء معاملات مرکب از این سبب و مسبب است. و از این سبب و مسبب به اعتبار مبرَز تعبیر میکنند؛ و می گویند اعتبار مبرَز موضوع له لفظ معامله است؛ اگر بیع باشد اعتبار تملیک بالعوض است، اگر هبه باشد اعتبار تملیک بلا عوض است؛ اگر اجاره باشد اعتبار تملیک منفعت است به عوض، اما اعتبار مبرز. که سبب خود اعتبار نفسانی است و ابراز آن اعتبار مسبب آن اعتبار است/

مرحوم شهید صدر؛ موضوع برای اسماء معاملات را مرکب از سه عنصر می دانند؛

1. انشاء اعتبار نفسانی؛ ولی صرف اعتبار نفسانی موضوعٌ له نیست،
2. مدلول تصدیقی لفظ دال بر اعتبار؛ اعتبار یک مطلب است، دلالت بر وجود این اعتبار در نفس مطلب دیگری است؛ بعتُ دلالت دارد هم بر اینکه اعتبار کردم تملیک را و هم دلالت دارد بر اینکه این اعتبار وجود دارد در نفس من.
3. علاوه بر این ابراز اعتبار هم وجود دارد.

پس موضوعٌ له اسماء معاملات بر اساس نظر شهید مرکب است از انشاء که صرف الاعتبار است؛ و ارادة الاعتبار و ابراز الاعتبار .